

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، پاییز و زمستان ۸۳، ص ۱۱۹-۱۳۷

قسامه

حسین داورزنی^۱

چکیده

قسامه یکی از راههای ثبوت قتل و جراحات و صدمات بر اعضاء بدن است که با وجود لوث قابل اجراست. و آن به این صورت است که اگر قتلی اتفاق افتاد و کسی اقرار به قتل نکرد و ولی دم، مدعی قتل توسط شخص یا جماعتی شد و نتوانست برای دعوی خود شهود و بیّنه قابل قبول اقامه کند، چنانچه لوث که عبارت از ظن حاکم به راستگویی مدعی است، موجود بود. مدعی با بستگانش در صورت قتل عمد، پنجاه سوگند و در صورت قتل شبه عمد و خطای محض بیست و پنج سوگند می‌خورند و ادعای او ثابت می‌شود. و گرنه متهم قسامه را اجرا می‌کند و تبرئه می‌شود. از آنجا که مقتضای اصل، در موارد شک در تحقق موضوع قسامه، عدم است و از سوی دیگر قسم مدعی، طبق قاعده، بیّنه بر مدعی و قسم بر منکر است، خلاف قاعده است. نگارنده بر آنست در این مقاله پس از تعریف قسامه و لوث، و مشروعیت آن دو، به بررسی ماهیت، کیفیت، کمیت، نصاب، و شرایط هر یک از آنها بپردازد.

کلید واژه‌ها قسامه، قسامه اثبات، قسامه نفی، لوث، سوگند، مدعی، مدعا علیه، منکر.

طرح مسأله

قسامه از راههای اثبات قتل و یا اثبات جنایت بر اعضاء بدن است که در موارد خاصی که اقرار و شهادت (بیّنه) وجود نداشته باشد، در صورت درخواست اولیاء مقتول، توسط حاکم شرع با شرایط خاصی اجراء می‌گردد و یکی از شرایط معتبر در آن وجود لوث است. در این مقاله ضمن تعریف قسامه، مشروعیت و لوث و اعتبار آن، به بررسی

۱. سربى نژود فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران

ماهیت، کیفیت، کمیت، نصاب، احکام و شرایط هر یک از آنها پرداخته می‌شود. و در بسیاری موارد به نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت اشاره شده است.

مفهوم قسامه

قسامه (به فتح قاف) از قَسَم که همان یمین و سوگند باشد، گرفته شده (خطیب شربینی ۱۰۹/۴) و در اصل، اسم مصدر است و به جای مصدر به کار رفته است (ازهری، ۴۲۳/۸؛ ابن منظور ۴۸۱/۱۲)، مانند: *أَقْسَمَ يُقْسِمُ إِقْسَامًا وَ قَسَامَةً*. قسامه در لغت به معنی سوگندهایی است که تقسیم می‌شود بر اولیاء دم یا جماعتی که سوگند می‌خورند (فیومی، ۵۰۳/۱۲). و همچنین قسامه به معنی گروهی است که بر امری قسم یاد کنند یا شهادت بدهند (ازهری، همانجا؛ ابن منظور، همانجا).

در اصطلاح فقها اسم سوگندهایی است که بر اولیاء دم تقسیم می‌گردد (شهید ثانی، مسالک، ۱۹۷/۱۵؛ نجفی، ۲۲۶/۴۲؛ طباطبایی، ۳۱۵/۱۰).

شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: قسامه در لغت اسم است برای اولیایی که بر ادعای خود سوگند یاد می‌کنند، و در اصطلاح فقها اسم سوگندهایی است که بر اولیاء دم تقسیم می‌گردد. به هر دو تقدیر اسمی است که جایگزین مصدر گشته است. گفته می‌شود: *أَقْسَمَ يُقْسِمُ إِقْسَامًا وَ قَسَامَةً*. چنانکه گفته می‌شود: *أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا وَ كَرَامَةً* (شهید ثانی، همانجا). گرچه قسامه از نظر لغت به سوگندهایی که درباره قتل و جنایت باشد، اختصاص ندارد، ولی فقها آن را در این مورد به کار برده‌اند (همانجا).

مشروعیت قسامه

اصل وجود قسامه و اینکه یکی از ادله اثبات قتل و جراحات و صدمات بر اعضاء بدن می‌باشد، مورد اتفاق نظر فقهاء شیعه و اهل سنت است و تردیدی در آن وجود ندارد. هر چند در بعضی از مسائل آن اختلاف شده است (ابن فهد حلی، ۲۱۶/۵؛ مرعشی شوشتری، ۱۳).

تشریح قسامه در قرآن کریم نیامده است. اما احادیث زیادی از ائمه (ع) روایت شده که دلالت بر مشروعیت قسامه دارند، به چند مورد آن اشاره می‌شود: ۱- برید بن معاویه

می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم، فرمود: ^۱ در تمامی حقوق، بی‌نه بر عهده مدعی و قسم بر عهده مدعا علیه است، مگر در خصوص خون. سپس در ادامه فرمود: «همانا با قسامه، خون مسلمانان محفوظ می‌ماند» (ابن بابویه قمی، ۷۴/۴؛ حر عاملی، ۱۱۴/۱۹، ح ۳).

۲- زراره می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم، فرمود: قسامه حق است... همانا قسامه برای احتیاط در خون مردم قرار گرفته است تا هرگاه فرد فاسقی خواست فردی را بکشد یا مخفیانه او را از بین ببرد، از قسامه بترسد و از کشتن خودداری کند ^۲ (ابن بابویه قمی، همانجا؛ حر عاملی، همانجا، ح ۱).

۳- حلبی می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم که چگونه بوده است؟ فرمود: قسامه حق است و نزد ما نوشته شده است و اگر قسامه نبود مردم همدیگر را می‌کشتند و چیزی باقی نمی‌ماند. و همانا قسامه مایه نجات انسان است ^۳ (کلینی، ۳۶۰/۷؛ حر عاملی ۱۱۴/۱۹ ح ۲).

۴- عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم، فرمود: قسامه حق است و اگر قسامه نبود مردم همدیگر را می‌کشتند و چیزی باقی نمی‌ماند. و همانا قسامه حصاری است که مردم بدان محفوظ می‌مانند ^۴ (حر عاملی، همانجا، ح ۸).

۵- ابوبصیر روایت می‌کند از امام صادق (ع) که فرمود: حکم خداوند در خصوص خون با حکم وی در خصوص مال تفاوت دارد. در خصوص اموال بی‌نه بر عهده مدعی و قسم بر عهده مدعا علیه است. در حالی که در خصوص خون، اقامه بی‌نه بر عهده مدعا

۱. عن يزيد بن معاوية، عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن القسامة، فقال: الحقوق كلها البيئنة على المدعى واليمين على المدعى عليه إلا في الذم خاصة... وقال: إنما حقن دماء المسلمين بالقسامة...

۲. «عن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله عن القسامة، فقال: هي حق... إنما جعلت القسامة احتياطاً لدماء الناس لكيما إذا أراد الفاسق أن يقتل رجلاً أو يغتال رجلاً حيث لا يراه أحد خاف ذلك، فامتنع من القتل»

۳. «عن الحلبي عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن القسامة كيف كانت؟ فقال: هي حق وهي مكتوبة عندنا ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً، ثم لم يكن شيءٌ وإنما القسامة نجاةً للناس».

۴. «عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال: سألته عن القسامة، فقال: هي حق ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً، ولم يكن شيءٌ وإنما القسامة حوط يحاط به الناس».

علیه و قسم بر عهده مدعی است. زیرا خون مسلمان نباید هدر برود^۱ (کلینی، ۳۶۰/۷؛ حر عاملی، همانجا، ح ۴).

قسامه از نظر اهل سنت. در فقه اهل سنت و روایتهای آنان نیز قسامه وجود دارد و مهمترین دلیل آنان حدیث حویصه و مُحیصه پسران ابن مسعود است.^۲ این حدیث هرچند از حیث لفظ با اختلاف، روایت شده است ولی اهل حدیث بر صحت آن اجماع و اتفاق دارند (ابن ماجه، ح ۲۶۷۷).

فقههای اهل سنت به دو نوع قسامه قائلند:

۱- قسامه اثبات که در جنایات عمد یا خطا به کار می‌رود. ۲- قسامه نفی که در مورد کشته‌ای است که قاتل او مجهول و ناشناخته است. احکام هر دو به اختصار در ذیل بیان می‌شود: الف) قسامه اثبات. از نظر مذهب شافعی، مالکی و حنبلی، قسامه پنجاه سوگند است که اولیای مقتول یعنی مدعیان دعوی قتل، برای اثبات قتل، علیه جانی در نزد حاکم ادا می‌کنند و هر یک از آنان چنین سوگند یاد می‌کند: «به خدایی که غیر از او خدایی نیست، جانی ضربه زد و فلانی مرد. یا به درستی که فلانی، فلانی را کشت»^۳ (ابن رشد، ۴۲۱/۲؛ خطیب شربینی، ۱۱۴/۴).

چنانچه بعضی از اولیای دم از ادای سوگند خودداری کنند، بقیه آنان سوگندهای باقیمانده را ادا خواهند کرد. اگر همه اولیای دم نکول کردند یا قتل از موارد لوث نبود،

۱. عن ابی بصیر. عند ابی عبد الله (ع) قال: ان الله حکم فی دمانکم بغیر ما حکم به فی أموالکم، حکم فی أموالکم ان البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه. و حکم فی دمانکم ان البینه علی المدعی علیه و الیمین علی من ادعی. لئلا یبطل دم اسیء مسلم.

۲. خلاصه روایات چنین است: در زمان رسول اکرم جنازه عبد الله بن سهل را که برای تهیه مقداری خرما با محیصه عمو زاده خود رهسپار خبیر شده بود، در چشمه‌ای به دست آمد و معلوم شد که او را کشته‌اند. پس از دفن وی محیصه و برادر بزرگترش حویصه و عبدالرحمن بن سهل نزد رسول خدا به شکایت آمدند و چون جریان کشته یافتن عبدالله را در خبیر به عرض رسول خدا رسانیدند. رسول خدا فرمود: آیا می‌توانید قاتل او را معرفی کنید و پنجاه سوگند یاد کنید که او قاتل است تا او را به شما تسلیم کنم؟ گفتند: ما بر چیزی که نمی‌دانیم سوگند نمی‌خوریم. فرمود: آیا یهودیان پنجاه بار سوگند بخورند که او را نکشته‌اند و کشته‌اند او را هم نمی‌شناسند؟ گفتند: قسم یهودیان را باور نمی‌کنیم؟ پس رسول خدا برای دیده عبد الله صد شتر پرداخت. ۳. «والله الذی لا اله الا هو لقد ضربه فلان فمات أو لقد قتله فلان»

سوگند به متهم ارجاع می‌شود که در این صورت بستگان وی پنجاه سوگند مبنی بر برائت متهم می‌خورند. اگر متهم بستگانی نداشته باشد، خود، پنجاه سوگند را یاد کرده و از مسئولیت بری خواهد شد (زحیلی، ۳۹۴/۶).

قسامه اثبات در صورتی قابل اعمال است که لوث وجود داشته باشد، یعنی قرینه‌ای ظاهری در خصوص قاتل در دست باشد یا بین قاتل و مقتول عداوت و دشمنی ظاهری وجود داشته باشد (کاشانی، ۲۸۶/۷؛ زحیلی، ۳۹۳/۶).

ب) قسامه نفی. از نظر مذهب حنفی، قسامه سوگندهایی است که میان مردم محلی تقسیم می‌شود که مقتول میان آنان پیدا شده است. این نوع قسامه در جایی است که قاتل اصلاً معلوم نباشد و مقتول در محله دیگر یا در ملک فردی پیدا شود و بر بدنش آثار ضرب و جرح و خفگی باشد. در این صورت پنجاه نفر از مردان اهل محله‌ای که مقتول میان آنها یافته شده، بر نفی تهمت از خود بدین‌گونه سوگند می‌خورند: قسم به خدا ما او را نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم (کاشانی، همانجا).

اگر با سوگندهای اهل محله پنجاه سوگند کامل نشود، سوگندهای آنان مکرر می‌شود تا پنجاه سوگند کامل گردد. در صورت اجرای قسامه فقط دیه بر اهل محله واجب می‌شود. دلیل آنها بر این حکم روایت زیاد بن مریم می‌باشد: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا من برادرم را در میان فلان قبیله کشته یافتم. حضرت فرمود: پنجاه نفر از آنان را جمع کن که به خدا سوگند بخورند که او را نکشته‌اند و قاتل او را نمی‌شناسند. آن مرد گفت: ای رسول خدا من نیز همین را می‌خواهم. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: بلکه به شما یکصد شتر نیز می‌رسد^۱ (همانجا).

تعریف لوث

لوث در لغت در معانی مختلفی به کار رفته، از جمله «تَلَوْتُ» یعنی آلودگی و مراد آلوده شدن به خون است (فیومی، ۷۶۹/۲؛ ابن اثیر، ۲۷۵/۴)، شبه دلیل یعنی دلیلی که کامل و

۱. «جاء رجل الى النبي عليه الصلوة والسلام، فقال: يا رسول الله اني وجدت أخي قتيلاً في بني فلان. فقال عليه الصلوة والسلام: اجمع منهم خمسين يحلفون بالله ما قتلوه ولا علموا له قاتلاً. فقال: يا رسول الله ليس لي من أخي الا هذا. فقال: بل لك مائة من الابل».

تمام نیست، و قوّت و نیرومندی (فیروز آبادی، ۱۳۳/۱؛ ابن منظور، ۱۸۶/۲)، که معنای اخیر با معنای اصطلاحی فقها تناسب بیشتری دارد. در اصطلاح فقها لوث امارات و قرآینی است که موجب ظنّ و گمان بر صدق مدّعی می‌شود.

محقق در شرایع می‌گوید: (محقق حلّی، ۲۲۲/۴) «لوث اماره و علامتی است که با آن، گمان بر صدق مدّعی غلبه می‌کند؛ مانند وجود شاهد؛ اگر چه يك نفر باشد.» شهید در لمعه می‌گوید: (۷۲/۱۰) «لوث اماره‌ای است که با آن، گمان بر صدق مدّعی حاصل می‌شود؛ مانند کسی که در دستش سلاح خون آلود است، نزد کشته‌ای که در خون غوطه‌ور است.»

صاحب ریاض المسائل می‌فرماید: (طباطبایی، ۳۱۷/۱۰) «این اماره را لوث نامیده‌اند، به خاطر اینکه لوث افاده ظن قوی می‌کند و لوث در لغت هم به معنی ظن قوی می‌باشد.»

بنابراین هر ظنّی را لوث نمی‌نامند، بلکه ظنی که همراه با قرائن و شواهد قوی و نزدیک به علم باشد، مانند صاحب سلاحی خون آلوده در نزدیکی کشته‌ای که در خون خود افتاده و یا کشته‌ای که در خانه قومی یا در روستایی پیدا شود یا بین قاتل و مقتول عداوت و دشمنی وجود داشته باشد و یا مدّعی فقط يك شاهد داشته باشد و شهادت او ظنّ لوث را در حاکم پدید آورد.

اعتبار لوث در قسامه

الف) روایات. در قرآن کریم آیه‌ای که بر لوث دلالت کند نیامده، بلکه عنوان لوث در روایات نیز نیامده، ولی ظاهر برخی روایات دلالت بر لوث دارند. از جمله: ۱- معتبره زراره: عن أبي عبد الله (ع) قال: «أثما جعلت القسامة ليغلظ بها في الرجل المعروف بالشرّ المتهم فان شهدوا عليه جازت شهادتهم» (حر عاملی، ۱۱۶/۱۹، ح ۷) در روایت آمده است «متهمی که معروف به شرارت باشد». پس چنانچه مدّعا علیه معروف به شرارت باشد، لوث حاصل می‌شود.

۲- صحیحۀ زراره: امام صادق (ع) فرمود: «...لکیما اذا أراد الفاسق أن يقتل رجلاً أو يقتل رجلاً» (همو، ۱۱۴/۱۹ ح ۱) که فاسق بودن متهم نشانه لوث است.

۳- صحیحۀ عبدالله بن سنان: «قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: «أثما وضعت القسامة

لعنة الحوط، يحتاط على الناس لكي اذا رأى الفاجر عدوه فر منه مخافة القصاص» (همانجا، ح ۹). در این روایت، حضرت می فرماید: شخص فاجر قصد کشتن دشمنش را دارد، ولی از ترس قصاص او را نمی کشد. از این روایت فهمیده می شود دشمنی بین قاتل و مقتول، و فاجر بودن متهم سبب حصول لوث و اجرای قسامه می شود.

۴- صحیحۀ برید بن معاویه: «عن أبي عبدالله (ع) و فيها... أن فلان اليهودي قتل صاحبنا»^۱ (همان، ۱۱۴/۱۹، ح ۳). در این روایت که جریان کشته شدن عبدالله بن سهل را در اطراف قلعه خبیر بیان می کند و در آن به قسامه اشاره شده، وجود عداوت و دشمنی بین یهود و مسلمانان مهمترین قرینه بر وجود لوث است.

آنچه از ظاهر این روایات به دست می آید، همانطور که در مبانی تکملة المنهاج آمده (خوئی، ۱۰۳)، آن است که قسامه در هر موردی جاری نیست. بلکه صرفاً در موردی است که مدعا علیه (متهم) معروف به شرّ و متهم به شرارت و فسق باشد.

ب) اجماع و کلمات فقها. در روایات باب قسامه، سخنی از لوث به میان نیامده، بلکه در مجموع مواردی که قسامه آمده، از لوث استفاده شده است. اما فقهاء در بحث قسامه به مفهوم لوث اشاره می کنند و آن را موضوع و شرط اثبات قسامه می دانند (موسوی بجنوردی، ۱۳۱).

صاحب جواهر شرط بودن لوث را در قسامه از ضروریات علمای مسلمان می داند: «با اینکه در روایاتی که به دست ما رسیده است، لغت لوث را ندیده ایم، ولی بدون شك در نزد ما اعتبار دارد و با اینکه شیخ طوسی در مبسوط، قائل به عدم اعتبار لوث در اعضاء شده است، اما در کتاب خلاف بعد از استدلال به اجماع فرقه امامیه و اخبار آنان، از ثبوت لوث دفاع می کند. بلکه ابن ادریس حلی در سرائر می فرماید: اعتبار لوث در

۱. هنگامی که رسول خدا(ص) در خیبر بود مردی از انصار (عبدالله بن سهل) مفقود گشت و بعد او را کشته یافتند. انصار به پیامبر(ص) عرض کردند که فلان یهودی دوست ما را کشته است. پیامبر(ص) فرمودند: دو مرد عادل از غیر خودتان برای اقامه شهادت بیاورید و اگر گواه ندارید، پنجاه نفر از شما باید قسم بخورند تا قاتل را برای قصاص تحویل شما دهم. گفتند: ای رسول خدا دو شاهد عادل از غیر خودمان نداریم و نمی خواهیم در مورد کاری که ندیده ایم سوگند یاد کنیم. آنگاه حضرت دینه آن مرد انصاری را پرداختند.

نفس، مورد اجماع مسلمانان و در اعضاء مورد اجماع فقهای امامیه است. ابن زهره نیز در غنیه می‌گوید: قسامه جز با تهمت ثابت نمی‌شود و اجماع فقهای شیعه بر آن دلالت دارد» (نجفی، ۲۲۶/۴۲).

حتی محقق اردبیلی که در این باره تردید کرده است می‌نویسد: «گو برای تنها در این مسأله اجماع یا نصی وجود دارد که من از آن مطلع نشده‌ام» (اردبیلی، ۱۸۳/۴). صاحب ریاض المسائل می‌گوید: «هیچگونه شک و شبهه‌ای در اعتبار لوث نیست زیرا قسامه با قاعده «بینه بر مدعی و قسم بر منکر» مخالف است، و اثبات دعوی به قول و سوگند مدعی برخلاف اصل است. پس واجب است بر قدر متیقن از روایات و فتوا اکتفا شود. بیشتر روایات قسامه نیز درباره قضیه مشهور عبد الله بن سهل است و در این قضیه بدون هیچ گونه شبهه‌ای لوث وجود داشته است (طباطبایی، ۳۱۶/۱۰).

تمام فقهای اهل سنت نیز اتفاق دارند که در باب قسامه، لوث معتبر است، جز «کوفی» از علمای عامه که گفته است: «لوث در نزد ما معتبر نیست و لزومی به بحث در آن نمی‌بینیم و حق قسم را به مدعی نمی‌دهیم» (نجفی، ۲۲۷/۴۲).

ج) عقل. از جمله ادله بر اعتبار لوث حکم عقل است. زیرا قسامه از آن جهت عنوان شده که در دماء مردم احتیاط رعایت شود. اگر بنا باشد هر کس ادعایی کند و از بستگانش پنجاه سوگند خورنده بیاورد، و طرف را قصاص کند، خون مردم مسلمان هدر می‌رود و این برخلاف مقصود شرع است. پس به صرف ادعای مدعی یعنی ولی دم نمی‌توان قسامه را جاری کرد و این معنی را روایات وارده تأیید می‌کنند (موسوی بجنوردی، ۱۳۵). رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ^۱ «اگر به سخنان و ادعاهای مردم ترتیب اثر داده شود، برخی خون و مال برخی دیگر را حلال خواهند شمرد» (سنن بیهقی، ۲۵۲/۱۰).

کیفیت قسامه

یکی از شرایط معتبر قسامه، وجود لوث و اتهام است. بنابراین اگر قتلی اتفاق بیفتد و ولی دم، علیه فرد یا افرادی ادعا نماید، و لوث که عبارت از ظن حاکم به راستگویی مدعی

۱. «لو یعطی الناس بأقوالهم لاستباح قوم دماء قوم و أموالهم».

است، به دست نیاید، طبق قاعده: «البیّنة علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه»، مانند سائر دعاوی، مدعی (ولّی دم) باید برای اثبات دعوی خویش بیّنه (دو شاهد عادل) بیاورد. در صورتی که نتوانست بیّنه اقامه کند، از مدعا علیه (منکر) درخواست می‌شود که سوگند بخورد و با یک سوگند دعوا ساقط می‌شود (نجفی، ۲۳۲/۴۲؛ طباطبایی، ۳۱۸/۱۰).

۱- در صورتی که قسامه با لوث محقق شود، آیا قسم نخست از مدعی شروع می‌شود و مخصوص به اوست یا شامل مدعا علیه نیز می‌شود؟ تصریح روایاتی که در باب قسامه گذشت و فتاوی فقها و کلمات آنان، این است که هرگاه قسامه ثابت شد، نخست مدعی و خویشاوندانش پنجاه قسم یاد می‌کنند، و قتل ثابت می‌شود؛ (علامه حلی، ۲/۲۹۶) در غیر این صورت، بر مدعا علیه است که پنجاه قسم اقامه کند، مبنی بر اینکه مقتول را نکشته و قاتل او را نمی‌شناسد. در صورت اقامه قسم مسأله تمام و مدعا علیه تبرئه می‌شود.

قول دیگر این است که قبل از اجرای قسامه، باید ابتدا از مدعا علیه (منکر) خواسته شود که بر برائت خود اقامه بیّنه (شاهد) کند. اگر بیّنه بر برائت خود آورد، مسأله تمام و مدعا علیه بری می‌شود. در اینجا علاوه بر تسالم اصحاب، روایاتی چند وارد است. از جمله صحیحۀ برید بن معاویه، می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره قسامه پرسیدم، فرمود: در تمامی حقوق، بیّنه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه، مگر در خصوص خون.^۱ (حر عاملی، ۱۹/۱۱۴، ح ۳). روایت دیگر، صحیحۀ ابی بصیر است: خداوند حکم کرده است در خونهای شما که بیّنه بر مدعا علیه و قسم بر مدعی است...^۲ (همانجا، ح ۴). بدین ترتیب در خصوص دم، عکس مسأله حقوق است و چنانچه مدعا علیه نتوانست اقامه بیّنه کند، آنگاه مراسم قسامه از طرف مدعی و بستگانش انجام می‌یابد (موسوی بجنوردی، ۱۲۷).

۱. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الحقوق کلّها: البیّنة علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه. الا فی الدّم خاصّة»

۲. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: و حکم دمانکم أنّ البیّنة علی المدعی علیه و الیمین علی من ادعی لثلاً بیطل دم امرء مسلم».

صاحب جمع امدارک می فرماید: اشکالی در امکان اثبات قتل با بیّنه وجود ندارد و قاعده معروف «البیّنه علی المدعی و الیمین علی من أنکر»؛ اختصاصی به دعاوی حقوقی ندارد، بلکه شامل دعاوی جزایی و مربوط به نفس و خون نیز می شود، جز اینکه درباره لوث فرق می کند؛ چون در این صورت، هرگاه مدعی بیّنه نداشته باشد، بر متهم و مدعا علیه لازم است که بیّنه اقامه کند بر برائت از قتل، پس اگر اقامه بیّنه کرد، که هیچ، و گرنه بر مدعی است که برای اثبات مدعایش قسامه جاری کند؛ پس اگر اقامه قسامه کرد، قتل ثابت می شود؛ در غیر این صورت بر مدعا علیه است، قسامه جاری کند، که پنجاه قسم است و اگر اقامه نکند باید دیه پردازد (خوانساری، ۲۵۴/۷-۲۵۵).

۲- در قسامه سوگند با مدعی است یا بستگان او؟ اگر مدعی نتوانست بیّنه اقامه کند و زمینه لوث حاصل شد، قسامه اجرا می گردد و با پنجاه بار سوگند ادّعی او ثابت می شود. آیا لازم است که مدعی یکی از قسم خورندگان باشد، یا سوگند بستگان او کفایت می کند؟

از برخی روایات استفاده می شود که باید مدعی یا مدعیان سوگند یاد کنند، مانند روایت مسعدة بن زیاد از امام صادق (ع) که فرمود: پدرم هرگاه، بر اینکه چه کسی قاتلِ مقتولِ آنان است، بیّنه اقامه نمی کردند و بر اینکه متهمان او را کشته اند، قسم یاد نمی کردند متهمان به قتل را پنجاه قسم می داد به خداوند، مبنی بر اینکه ما او را نکشته ایم و قاتل او را نمی شناسیم. آنگاه به اولیای مقتول، دیه پرداخت می شد^۱ (حر عاملی، ۱۹/۱۱۵، ح ۶).

در برخی روایات دیگر آمده است که لازم است بستگان و خویشاوندان مدعی ادای سوگند کنند. مانند روایت ابوبصیر از امام صادق که می فرماید: باید پنجاه نفر مرد از شما بر اینکه آنان او را کشته اند، قسم یاد کنند؛ تا اینکه می فرماید: پس مدعی باید پنجاه نفر بیاورد که قسم یاد کنند فلانی، فلانی را کشته است که در این صورت، کسی که علیه او

۱. «عن مسعدة بن زیاد، عن جعفر (ع) قال: کان أبی - رضی الله عنه - إذا لم یقم القوم المدعون البیّنة علی قتل قتلهم ولم یقسموا بأن المتهمین قتلوه حلف المتهمین بالقتل خمسين یمینا بالله ما قتلناه ولا علمنا له قاتلاً ثم یؤدّی الذیة الی اولیاء القتل، ذلك اذا قتل فی حی واحد فأما اذا قتل فی عسکر أو سوق مدینة فدیته تدفع الی اولیائه من بیت المال.»

قسم یاد کرده‌اند، به آنان تحویل داده می‌شود^۱ (حر عاملی، ۱۱۸/۱۹، ح ۵). ظاهر این است که سوگند متوجه کسانی است که مدعی آنان را می‌آورد نه خود وی.

مقتضای جمع بین روایات این است که هر دو وجه جائز باشد. یعنی هم مدعی می‌تواند با بستگانش ادای سوگند نماید و هم می‌تواند ادای سوگند نکند و اکتفاء به سوگند قوم و بستگان خود کند. هر چند ادای سوگند از طرف مدعی همراه با بستگانش أرجح و أحوط به نظر می‌رسد (مرعشی شوشتری، ۱۴۰-۱۴۱).

نظر فقها هم در این مسأله مختلف است. از عبارت علامه حلی در قواعد که می‌فرماید: هرگاه قسامه ثابت شد، نخست مدعی و خویشاوندانش پنجاه قسم یاد می‌کنند (۲/۲۹۶) و شهید اول در لمعه که می‌گوید: «و لو زادوا اقتصر علی خمسين والمدعی من جملتهم» (شهید ثانی، ۷۴/۱۰) و عبارت صاحب ریاض «أن یحلف المدعی و أقاربه أولاً» (طباطبایی، ۱۰/۳۲۳) استفاده می‌شود که لازم است، مدعی سوگند یاد کند و به سوگند دیگران بدون سوگند مدعی نمی‌توان اکتفاء کرد.

۳- آیا زن می‌تواند جزء سوگند خورندگان باشد؟ تمام روایاتی که در باب قسامه وارد شده، همه ظهور در این امر دارند که باید قسامه از مردان تشکیل شود. از جمله صحیحۀ برید بن معاویه، صحیحۀ زرارة، صحیحۀ ابي بصیر، صحیحۀ عبدالله بن سنان، صحیحۀ یونس و ابن فضال... که در همه آنها تصریح شده است به «خمسین یمیناً» و «قسامه خمسین رجلاً». از نظر صاحب کتاب مبانی تکملة المنهاج، در این خصوص دو نظر وجود دارد که رأی غالب این است که چنانچه زن مدعی یا مدعا علیه باشد، ادای سوگند از طرف او بدون اشکال است (خوئی، ۱۰۷/۲).

امام خمینی فرموده است: ظاهر این است که مرد بودن در قسامه، معتبر است، اما مدعی لازم نیست مرد باشد و می‌تواند زن باشد؛ اگر چه یکی از مدعیان باشد. اما اگر به تعداد لازم در قسامه مرد نباشد، کافی بودن قسم زنان در این فرض، محل تأمل و اشکال است. بنابراین، باید مردها قسم را تکرار کنند و اگر مردی نباشد، مدعی قسم را تکرار کند؛ اگر چه یک زن باشد (امام خمینی، ۲/۶۵۹).

۱. «لیقسم منکم خمسین رجلاً علی أنهم قتلوه.....فعلى المدعی أن یجییء بخمسین رجلاً یحلفون أن فلاناً قتل فلاناً فیدفع الیهم الذی حلف علیه...»

کمیت قسامه نفس

در کیفیت قسامه نیز بیان شد که برای اجرای قسامه، نخست مدعی و بستگان او باید قسم بخورند. نظر فقهای امامیه در مورد تعداد قسامه، با توجه به نوع جنایت متفاوت است.

۱- تعداد قسامه. قبل از بررسی کمیت قسامه یعنی تعداد سوگندهایی که متوجه مدعی و خویشان اوست، لازم به یادآوری است که قسامه بر دو نوع است: اگر مدعا به، قتل (عمد، شبه عمد و خطای محض) باشد این قسامه را اصطلاحاً قسامه قتل یا نفس می نامند و اگر مدعا به، جراحت و نقص عضو باشد قسامه را قسامه جرح یا اعضاء می خوانند. که به تعداد سوگند هر یک از آنها اشاره خواهد شد.

۱- در مورد قتل عمد، مقدار قسم هایی که باید یاد شود پنجاه سوگند است، که اعتبار این عدد اجماعی است (نجفی ۴۲/۲۴۳؛ طباطبایی، ۱۰/۳۲۰). مگر ابن حمزه طوسی که می گوید: «قسامه در قتل عمد، در صورت وجود لوث، پنجاه سوگند است، و با وجود یک شاهد بیست و پنج سوگند است» (ص ۴۶۰).^۱ شاید توجیه او این است که پنجاه قسم به منزله دو شاهد است. اما فرموده او با توجه به ادله و اطلاعات وارده مردود است. افزون بر این نصوص خاصی در این باب وارد شده است، مانند صحیحۀ عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)^۲ که می فرماید: قسامه قتل عمد، پنجاه نفر مرد و در قتل خطا بیست و پنج مرد است و بر آنان است که به خداوند قسم یاد کنند (حر عاملی، ۱۵۹/۲۹، ح ۱). همچنین صحیحۀ یونس و ابن فضال از امام رضا (ع) که می فرماید:^۳ «قسامه در قتل عمد، پنجاه مرد قرار داده شده و در قتل خطا بیست و پنج مرد...» (همانجا، ح ۴).

۲- در مورد قتل شبه عمد و خطای محض میان فقهای امامیه دو قول وجود دارد: الف- قول اول که قول مشهور است (شهید ثانی، ۷۳/۱۰)، آن است که مانند قتل عمد

۱. «فاذا كان معه لوث..... فان كانت الجنایة علی النفس عمداً محضاً، كانت القسامة خمسين يميناً، و ان كان معه شاهد واحد كان القسامة خمسة و عشرين يميناً».

۲. «عن عبد الله بن سنان قال: قال ابو عبد الله (ع) في القسامه. خمسون رجلاً في العمد و في الخطا خمسة و عشرون رجلاً و عليهم ان يحلفوا بالله».

۳. «عن ابن فضال، و عن محمد بن عيسى، عن يونس، جميعاً: «عن الرضا (ع):..... و القسامه جعل في النفس على العمد خمسين رجلاً، و جعل النفس على الخطا خمسة و عشرين رجلاً»

است. بزرگانی مانند شیخ مفید در مقنعه (ص ۱۱۴)، سلار دیلمی (ص ۲۳۲)، ابن ادریس حلّی (ص ۴۲۱)، علامه حلّی (۲/۲۹۷)، فرزندش فخر المحققین (۴/۶۱۵) و شهیدین (روضه، ۱۰/۷۳) همگی فرموده‌اند در قسامه فرقی بین قتل عمد و شبه عمد و خطای محض نیست و همه جا پنجاه سوگند است (طباطبایی، ۱۰/۳۲۲) بلکه ابن ادریس در سرائر ادعای اجماع فرموده است^۱ (ابن ادریس، ۳/۴۲۱).

شهید ثانی در توجیه یکسان بودن قتل عمد با شبه عمد و خطای محض در پنجاه سوگند می‌فرماید: «پنجاه سوگند با احتیاط موافق‌تر و با مراعات و دقت در نفوس مناسب‌تر است» (روضه، ۱۰/۷۴).

ب - قول دوم آن است که تعداد سوگند در شبه عمد و خطای محض بیست و پنج سوگند است. شیخ طوسی (نهایه، ۷۴۰، خلاف، ۲/۴۱۴، مبسوط، ۷/۲۱۱)، ابن براج (ص ۵۰۰)، ابن حمزه طوسی (ص ۴۶۰)، محقق حلّی در شرایع (۴/۲۲۴) و علامه حلّی (مختلف، ۲/۲۳۷) پیروی این قول می‌باشند. روایاتی معتبر در این زمینه تصریح دارند که در قتل عمد قسامه با پنجاه سوگند و در خطا با بیست و پنج سوگند است. از جمله صحیحۀ مسعده بن زیاد و صحیحۀ عبدالله بن سنان و صحیحۀ یونس و ابن فضال است که بدانها اشاره شد (موسوی بجنوردی، ۱۳۹).

فقه‌های اهل سنت در تعداد قسامه اتفاق نظر دارند و تعداد قسامه را در انواع قتل پنجاه سوگند می‌دانند و فرقی بین انواع قتل نمی‌گذارند (طوسی، خلاف، ۳/۱۵۳).

۲- تکرار سوگند. تعداد افرادی که قسم یاد می‌کنند، باید در قتل عمد، پنجاه نفر و در قتل شبه عمد و خطا، بیست و پنج نفر باشند، اما محل بحث این است که اگر ولی دم ادعا کند که قوم و خویش ندارد و یا عدد خویشانش کمتر از حد نصاب است، و یا خویشان وی حاضر نیستند سوگند بخورند، آیا سوگند را می‌شود بر او تکرار کرد؟ یا بر افرادی که کمتر از حد نصاب‌اند، توزیع کرد؟

در روایات، هیچ‌گونه دلیلی بر تکرار قسم نداریم، اما فقه‌های شیعه همگی معتقدند که مانعی ندارد، بلکه در غنیه ادعای اجماع بر آن شده است، و نیز در کتاب خلاف و غنیه

۱. «و الأظهر عندنا أن القسامة خمسون رجلاً سواء كان القتل عمداً أو خطأ محضاً أو خطأ شبيهه العمد الى قوله: وما اخترناه عليه اجماع المسلمين».

آمده است که اگر ولی دم يك نفر باشد و قوم و خویش نداشته باشد، اگر همین یک نفر پنجاه قسم بخورد، قسامه ثابت می شود اجماعاً. شیخ طوسی در کتاب خلاف اضافه می کند که اخبار فرقه امامیه هم بر تکرار سوگند بین افراد دلالت دارد (نجفی، ۲۴۴/۴۲). بر جواز تکرار سوگند در مبانی تکمله چنین استدلال شده است: «در روایات آمده است که قسامه برای احتیاط وضع شده است تا هر فاسقی نتواند کسی را مخفیانه و غفلتاً به قتل برساند. بنابراین هرگاه دلیل وضع قسامه این نکته باشد، چگونه می توان قصاص را معلق بر سوگند پنجاه نفر کرد؟ سوگند پنجاه نفر بسیار کم اتفاق می افتد. چگونه چنین امر نادری می تواند موجب ترس و بازداشتن فاسق از ارتکاب مخفیانه قتل شود؟» (خوئی، ۱۰۹/۲).

ثبوت قسامه در اعضاء و جوارح

مشهور میان فقها ثبوت قسامه در اعضاء است و گفته اند که بین قسامه اعضاء و قسامه نفس فرقی نیست. ابن ادریس در ثبوت آن ادعای اجماع کرده است، شیخ طوسی در کتاب مبسوط، قسامه را در اعضاء معتبر ندانسته و حساب نفس را جدا دانسته است. اکثر علمای عامه نیز همین مطلب را گفته اند به جز شافعی. و استدلالشان این است که قسامه مخالف با قواعد مقرر در باب دعاوی، و خلاف مقتضای اصل اولیه «البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه» است. روایات مورد استناد، در خصوص نفس وارد شده است و نمی توان آن را به اعضاء و جوارح سرایت داد (نجفی، ۲۵۴/۴۲؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۴).

این استدلال مردود است. زیرا صحیحه یونس بن عبدالرحمن این مطلقات را تقیید می کند. چون صحیحه مذکور در مورد اعضا و جوارح است. بنابراین آنچه مورد مناقشه است، اصل ثبوت قسامه در اعضاء نیست. بلکه مقدار قسامه اعضاء است (نجفی، همانجا، موسوی بجنوردی، همانجا).

کمیت قسامه اعضاء

در مورد تعداد قسامه اعضاء سه قول است: قول اول، بعضی گفته اند: قسامه اعضاء مطلقاً پنجاه قسم است، به جهت احتیاط، اگر آن جنایت به دیه نفس برسد. و اگر کمتر از دیه

نفس باشد، به نسبت آن، از دیه نفس که پنجاه سوگند است کم می شود (محقق حلی، ۲۲۵/۴؛ شهید ثانی، ۱۰/۷۵). بنابراین اگر مدعا به، دیه اش به مقدار دیه نفس، یعنی هزار دینار باشد، همچون دو دست، پنجاه سوگند خورده می شود، و در يك دست بیست و پنج سوگند و در يك انگشت پنج سوگند است و به همین قیاس.

قول دوم، در عمد پنجاه سوگند است و در شبه عمد و خطا بیست و پنج سوگند. و هر قدر که دیه کامله کم شود، به همان نسبت نیز عدد سوگندها کم می شود (نجفی، ۲۵۵/۴۲). ابن ادریس در سرائر قائل به این قول است: «و کُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْإِنْسَانِ يَجِبُ فِيهِ الدِّيَّةُ كَامِلَةً، مِثْلُ الْأَنْفِ وَالذَّكْرِ وَالشَّمِّ وَالْيَدَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ وَغَيْرِ ذَلِكَ، كَأَنَّ فِيهِ الْقِسَامَةَ مِثْلَ مَا فِي النَّفْسِ سِوَاءً. وَفِيمَا نَقَصَ مِنَ الْأَعْضَاءِ، الْقِسَامَةُ فِيهَا عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ، وَتَحْسَبُهُ مِنَ الْإِيمَانِ، مِنْ حِسَابِ الْخَمْسِينَ يَمِينًا أَنْ كَانَتْ الْجَنَابَةَ عَمْدًا أَوْ خَمْسَةَ وَعَشْرِينَ أَنْ كَانَتْ الْجَنَابَةَ خَطَاءً». و سپس بر این قول دعوی اجماع کرده و فرموده است: «و ما اخترناه مذهب شيخنا المفيد و سلار و غيرهما من المشيخة و هو الذي يقتضيه اصول مذهبنا، و لآئه مجمع عليه و الاحتياط يقتضيه» (ابن ادریس حلی، ۳/۳۴۰-۳۴۱).

قول سوم، قول مشهور آن است (نجفی، ۲۵۴/۴۲)، که برای هر يك از جروح و صدماتی که موجب دیه کامل (یعنی هزار دینار) است، شش سوگند و هر قدر که از دیه کامل کم شود، به همان نسبت نیز از عدد سوگندها کم می شود. به فرض اگر دیه جرح، نصف دیه کامل باشد، قسامه آن سه سوگند و اگر دو ثلث دیه کامل باشد، چهار سوگند. دلیل بر این قول حسنه یا صحیحه یونس بن عبدالرحمن از امام رضا(ع) یا روایت ظریف بن ناصح که قضاوتهای علی(ع) را بر امام صادق(ع) عرضه می کند، می باشد. امام علی(ع) جنایات وارده بر اعضاء و جوارح بدن را به شش بخش تقسیم کردند: نفس، بینایی، شنوایی، تکلم و نقص در صوت مانند خشونت صدا، از کار افتادن دست و پاها. سپس برای هر یک از این امور ششگانه به ترتیب تعلق دیه، قسامه ای مقرر داشت. قسامه نفس را در صورت عمد پنجاه نفر و در صورت خطا بیست و پنج نفر، و قسامه جروح و صدماتی که دیه آنها به هزار دینار می رسد، شش نفر قرار داد و در آنهایی که کمتر از هزار دینار است نیز به همان نسبت از شش نفر کاسته می شود.

تفسیر این نکته آن است که هر گاه انسانی از ناحیه یکی از این اجزاء ششگانه آسیب

بیند، اگر یک ششم بینایی یا شنوایی یا قدرت گفتار یا هر عضو دیگر خود را از دست داده باشد، خودش به تنهایی باید سوگند یاد کند. اگر یک سوم بینایی اش آسیب دیده، خود او به همراه یک نفر دیگر باید سوگند یاد کند. اگر نصف بینایی اش آسیب دیده، خود او به همراه دو نفر دیگر باید سوگند یاد کند. اگر دو سوم بینایی اش آسیب دیده، خود او به همراه سه نفر دیگر باید سوگند یاد کند. اگر چهار پنجم بینایی اش آسیب دیده، خود او به همراه چهار نفر دیگر باید سوگند یاد کند و اگر تمام بینایی خود را از دست داده، خود او به همراه پنج نفر دیگر باید سوگند یاد کند. قسامه همه جراحات به همین ترتیب است. اگر شخص آسیب دیده کسی را نداشته باشد که با او سوگند یاد کند، خود او باید سوگند را تکرار کند. بنا بر این اگر یک ششم بینایی اش آسیب دیده، باید یک سوگند بخورد و اگر یک سوم آن آسیب دیده باید دو بار و اگر نصف آن آسیب دیده باید سه بار و اگر دو سوم آن آسیب دیده باید چهار بار و اگر پنج ششم آن آسیب دیده باید پنج بار و اگر تمام بینایی اش آسیب دیده باید شش بار سوگند بخورد. سپس دیه به او پرداخت می شود.

شیخ طوسی (نهایه، ۷۴۱، مبسوط، ۲۲۳/۷، خلاف، ۱۲) به مضمون این روایت فتوا داده و ابن براج در المهدب (۵۰۱/۲) و ابن حمزه در الوسیله (ص ۴۶۰) از شیخ تبعیت نموده‌اند و محقق در مختصرالنافع و علامه در مختلف (۲۳۷/۲) و فخرالمحققین در ایضاح الفوائد قائل به این قولند.

نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد آن است که قسامه در اعضاء موجب قصاص نیست، چون دلیلش همان صحیحه یونس است و صحیحه یونس هم مختص در دیه است (موسوی بجنوردی، ۱۴۵).

علمای اهل سنت به قسامه در اعضاء قائل نیستند زیرا در حدیث رافع بن خدیج از پیامبر اکرم (ص) که ماجرای کشته شدن عبدالله بن سهل را در نخلستانهای یهودی نشین اطراف خیبر بیان می‌کند و تنها مدرک معتبر در پذیرش قسامه برای اهل سنت است، فقط در مورد قتل است و در آن اشاره‌ای به اعضا و جوارح نشده است (خطیب شربینی، ۱۱۰/۴؛ کاشانی، ۲۸۷/۷).

کتابشناسی

ابن اثیر، مبار بن محمد الجزری، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ق.

ابن ادريس حلی، محمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ضمیمه سلسله الینابیع الفقهیة، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، بی تا.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی، (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

ابن براج، المهدب، نک: موسوی بجنوردی.

ابن حمزه طوسی، ابو جعفر محمد بن علی، الوسيلة الی نیل الفضیلة، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.

ابن رشد قرطبی، محمد بن احمد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، قم، منشورات الراضی، ۱۴۰۶ق.

ابن فهد الحلی، جمال الدین احمد بن محمد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.

ابن مطهر حلّی، (علامه حلّی)، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، تهران، ۱۳۲۳ق.

همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، منشورات رضی، بی تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ۱۴۰۸ق.

ازهری، نک: ابن منظور.

امام خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران، منشورات مکتبه الاعتماد، ۱۴۰۳ق.

بیهقی، سنن بیهقی، نک: موسوی بجنوردی.

حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق.

خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.

خوئی، سید ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، بیروت، دارالزهراء، بی تا.

زحلی، وهبة، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
خطیب شربینی، محمد، مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج، مصر، المكتبة التجارية
الكبرى، ۱۳۷۴ق.

سلار دیلمی، المراسم، نک: طباطبائی.
شهید اول، لعمه، نک: شهید ثانی، الروضة.
شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، تحقیق سید محمد
کلانتر، بیروت، دار العالم الاسلامی، بی تا.

همو، مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام، قم، دارالهدی للطباعة و النشر، بی تا.
شیخ مفید، محمد بن محمد، المقنعه، ضمیمه سلسله الینایع الفقهیة، قم، انتشارات اسلامی
جامعه مدرسین، بی تا.

طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، بیروت، دار الیهادی،
۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، قم، قدس محمدی، بی تا.
همو، مبسوط، قم، مکتب مرتضویه، ۱۳۵۱ش.

فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، قم،
مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۹ق.

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط و القابوس الوسیط، ایران، ۱۲۷۷ق.
فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر، قم، ۱۴۰۵ق.
کاشانی (کاسانی)، علاء الدین ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت،
دارالکتب العلمیه، بی تا.

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی (فروع)، تهران، بی تا.
محقق اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح الارشاد الازهان، قم، جامعه
مدرسین حوزة علمیه قم، ۱۴۰۴ق.

محقق حلّی، جعفر بن الحسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، بیروت، ۱۴۰۳ق.
مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام، تهران، نشر میزان،

۱۳۷۶ ش.

موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد الفقهیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.
نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

۱۹۸۱ م.

یزدی، محمد، «قسامه»، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت، ش ۳۷، قم، سال دهم، بهار ۱۳۸۳ ش.